

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد عمر قریشی- کابل

۱۰ نومبر ۲۰۲۲

استفاده ابزاری از امواج پناهجویان!

(۲)

چهارشنبه - ۱۸ عقرب ۱۴۰۱ - کابل:

۳- حال به سیر و سیاحت مان به گذشته های دور خاتمه داده بر می گردیم به زمان حاضر و آنهم به صورت خاص در میهن مصیبت زده خودمان در نیمه دوم قرن بیستم. برای روشن شدن مطلب باید بیفزایم که ما در نیمه دوم قرن بیستم شاهد دو نوع مهاجرت در افغانستان می باشیم، یکی مهاجرت های داخلی و دیگری مهاجرت های خارجی:

الف- مهاجرت های داخلی: در اساس مهاجرت های داخلی به آن نوع مهاجرت های داخلی می گردد که در داخل یک کشور دارای مرزهای معین جغرافیائی صورت بگیرد. این نوع مهاجرت عمدتاً به دو نوع انجام می یابد یا به صورت فردی و خانوادگی و گاهی هم به صورت کتله ای.

تا جایی که از مطالعه بازه زمانی نیمه دوم قرن بیست در افغانستان بر می آید، بیشترین تحرکات و جابه جایی در داخل کشور تا قبل از فاجعه خونین ثور ۵۷، به جز یکی دو مورد مشخص بقیه به صورت فردی و خانوادگی، به ضرر حیات روستائی و به نفع گسترش شهر به خصوص شهر کابل بوده است.

ترک زادگاه اولی و روی آوری به طرف شهر ها در کشور ما افغانستان، به همان سانی که طبقات مرفه جامعه را به خود جلب می نمود، طبقات زحمتکش و تحت ستم جامعه به خصوص دهقانان بی زمین را نیز شامل می شد. تنها تفاوتی که در این جابه جایی وجود داشت، تفاوت در انگیزه ها بود. یعنی در حالی که طبقات مرفه جامعه، کوچ از روستا ها به طرف شهر ها را به خاطر استفاده از مزایای زندگی شهری انجام می دادند و با آمدن از روستا ها و یا ولایات به مراکز ولایات به خصوص شهر کابل، امکان رفاه و آرامش خود و خانواده هایشان را تضمین می نمودند، زحمتکشان جامعه شامل تمام اقوام و ولایات کشور به خصوص منطقه غرجستان تاریخی و یا همان هزاره جات کنونی، بیشتر به منظور فرار از جبر و تعدی زورمندان و زمین داران محلی و امکان کار و یافتن یک لقمه نان، زادگاه و محل بودوباش اجدادی شان را ترک نموده به شهر کابل کوچ می نمودند.

تأسف آورترین نکته در این جابه جایی های پراکنده اما گسترده سالانه ده ها هزار نفری این بود که دولت مطلقاً این جابجائی نفوسی را نادیده می گرفت و کمترین کمکی برای بیجا شدگان داخلی انجام نمی داد. خانواده ها را به حال خودشان می گذاشت تا خود برای شان سرپناه، کار و غذا تدارک ببینند. از همین رو دیده می توانیم که به دنبال جا به

جائی های اولی که عمدتاً باشندگان پنجشیر و اندراب را شامل می شدند و زن و مرد آنها مجبور بودند برای زنده ماندن جان بکنند و نه تنها نیروی کار بلکه زنان شیر اطفال شان را نیز به باشندگان سطح بالای جامعه به فروش برسانند، وقتی سیل بیجا شدگان مناطق مرکزی به کابل رسید، شرایط زندگانی را که آنها در وطن خودشان با آن دست و پنجه نرم می نمودند، دشوار تر و ظالمانه تر از هر "مرکز پناهندگی" دنیای خارج بود.

برای آنانی که عمر شان اندکی بیشتر از ۵۰ سال باشد می تواند زندگانی بیجاشدگان هزاره در شهر کابل به مثابه بخشی از خاطرات مستقیم خودشان مطرح گردد. همه می توانند و می توانیم به یاد بیاوریم که چگونه این بیجاشدگان در شهر کابل و چه بسا تمام شهر ها، با بیرحمی تمام استثمار می شدند. بیشتر در ازای دادن یک سرپناه با وسعت ۹ متر مربع و احتمالاً بین ۳۰ الی ۵۰ افغانی دستمزد ماهانه و دادن نان برای یک نفر، نه تنها زن آن خانواده بیجا شده و یا مهاجر داخلی از طرف صاحبخانه استثمار می شد، بلکه مردان خانواده نیز مجبور بودند مفت و مجانی و بدون دریافت کدام دستمزدی حد اقل در برف پاکی صاحب خانه را کمک نمایند.

توهین و تحقیر و سوءاستفاده هائی که برخی از خانواده ها از مظلومیت این بیجا شدگان می نمودند، مسأله ایست که قلم توان بیان آن را ندارد. در اینجا از فرد خوانندگان این مقال صمیمانه توقع دارم که به گذشته خود و خانواده هایشان نیک اندیشیده، چون گذشته را دیگر تغییر داده نمی توانند، متوجه آینده باشند و با این نوع پناهجویان همان برخوردی را پیشه نمایند که خود در چنان موقعیتی از جامعه انتظار دارند.

نوع دیگری از مهاجرتهای داخلی، حرکت کتله های وسیع یک منطقه و بیجا شدن آنها از زادگاه شان و رفتن به طرف یک سرنوشته کاملاً نامعلوم می باشد. این نوع مهاجرت داخلی طی نیمه دوم قرن بیست، به صورت برجسته در زمان صدارت "محمد موسی شفیق" آخرین صدراعظم دولت پادشاهی افغانستان از سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ به بعد بیشتر به علت خشکسالی های پیهم و قحطی برخاسته از آن در ولایات غور، بادغیس، دایکندی و بخشهایی از بامیان رخ داد. بزرگترین کتله بیجاشدگان در آن زمان ده ها هزار تن از باشندگان "چغچران" مرکز ولایت غور که بعد ها به "فیروز کوه" تغییر نام یافت، بود. بیجاشدگان به صورت کتله های نفوسی نه تنها در ولایات همجوار غور، بلکه از روی ناچاری به هرات، فراه، هلمند و قندهار نیز خود را رسانیدند.

با این جابه جائی آنها قادر شدند خود را از مرگ و نیستی به امید زندگانی بهتر نجات دهند، مگر اسکان آنها در ولایات دیگر با چنان بی تفاوتی از جانب دولت پادشاهی آن زمان روبه رو شد، تو گوئی حاکمیت در کنار فقدان وجدان انسانی چشم و گوش هم نداشت و مطلقاً از اوضاع آن مردم بی خبر ماند.

در همین جا قبل از آن که به بخش مهاجرتهای داخلی خاتمه دهم، باید بیفزایم: خلاف برخورد آن زمان دولت شاهی و بی توجهی مطلق آنها در قبال حفظ حیات باشندگان بیجا شده، شهروندان هرات، فراه و قندهار در اثر کار تبلیغاتی و روشنگرانه نیروهای انقلابی به خصوص "شعله ئی" های آن زمان، به کمک هموطنان شان شتافته، در حدی که توان داشتند خود را در غم و ناداری آنها سهیم دانسته کوشیدند تا از سنگینی بار آنها بکاهند، مگر با تأسف از یک جانب توانائی های آنها محدود بود و از جانب دیگر دولت پادشاهی حتا از همان کمکهای ارسالی ملل متحد که زیر نام "کار در مقابل گندم" کمک توزیع می نمودند، نیز سوء استفاده نموده، کسی نتوانست بدرستی میزان تلفات آن بیجا شدگان را به مثابه لکه ننگی بر دامان ناپاک خاندان سلطنتی ثبت کتیبه خارا ئین تاریخ نماید. /ادامه دارد.

مبارزه علیه امپریالیسم، جزء لاینفک مبارزه علیه ارتجاع در کل

و ارتجاع هار مذهبی- طالبی به صورت خاص می باشد

تشکل و تسلیح نیاز و خواست زمان ما!